

یادم باشد فردا حتماً

دورکعت راز بگویم با او ، بخوایم از او که مرا دریابد

و دل از هرچه سیاهی است بشویم فردا

یادم باشد فردا حتماً

صبح بر نور سلامی بکنم

سیصدوشصت و چهار غفلت را فراموش کنم

سینه خالی کنم از کینه این مردم خوب

و سلام بدهم بر خورشید

..

یاد من باشد از فردا صبح جور دیگر باشم

بد نگویم به هوا ، آب ، زمین ، مهربان باشم با مردم شهر

و فراموش کنم هرچه گذشت ، خانه دل را بتکانم از غم

و به دستمالی از جنس گذشت بزدایم دیگر تاری کرد کدورت از دل

مشت را باز کنم تا که دستی گردد و به لبخندی خوش،

دست در دست زمان بگذارم

یادم باشد فردا دم صبح بر نسیم از سر صدق سلامی بدهم

و به انگشت نخعی خواهم بست تا فراموش نگردد فردا

زندگی شیرین است ، زندگی باید کرد ، گرچه دیر است ولی

یادم باشد فردا حتماً

به سلامی دل همسایه خود را شاد کنم ، بگذرم از سر تقصیر رفیق ...

..

یادم باشد فردا حتماً

باور این را بکنم که دگر فرصت نیست

و بدانم اگر دیر کنم مهلت نیست مرا

و بدانم که روزی خواهم رفت

و شبی هست مرا که نباشد پس از آن فردایی

یاد من باشد باز اگر فردا غفلت کردم

آخرین لحظه فرداشب ، من به خود باز بگویم این را

یادم باشد فردا حتماً

دورکعت راز بگویم با او ، صبح بر نور سلامی بکنم

پرده را از پنجره ها بردارم

*آه - ای غفلت هر روزه ی من!*

من به هر سال که بر من بگذشت غرق اندیشه ی آن فردایی که نخواهد آمد!...